

# محاكمه‌های نمایشی

تصفیه‌های استالینی در اروپای شرقی (۱۹۴۸-۱۹۵۴)

گئورگ هودوش

هوشنگ جیرانی



## محاكمه‌های نمایشی

تصفیه‌های استالینی در اروپای شرقی (۱۹۴۸-۱۹۵۴)

نویسنده گئورگ هودوش  
مترجم هوشنگ جیرانی  
ویراستاران مهدی نوری  
علیرضا اسماعیل پور

چاپ اول زمستان ۱۴۰۱  
تیراژ ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی محمدتقی بابایی  
طراحی جلد فاطمه حاتمی  
مدیر تولید مصطفی شریفی

شابک ۹۷۸۶۲۲۰۹۴۹۵۵۰۹۹

همه‌ی حقوق این اثر متعلق به مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنرمند است.



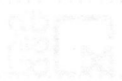
نشرشد

## فهرست

۷	..... درباره‌ی نویسنده
۹	..... پیش‌گفتار
۱۹	..... مقدمه
۲۵	..... پیش‌درآمد در آلبانی
۳۷	..... محاکمه‌ی کوستوف در بلغارستان
۵۳	..... ارتباطات فیلد
۶۵	..... مسیر محاکمه‌ی رایک
۷۵	..... یادداشت‌های شخصی ۱: مه ۱۹۴۹
۷۹	..... آماده‌سازی برای الگوی محاکمه‌ها
۹۰	..... یادداشت‌های شخصی ۲: ژوئیه-اوت ۱۹۴۹
۱۰۱	..... دادگاه رایک
۱۱۲	..... یادداشت‌های شخصی ۳: اوت ۱۹۴۹-مارس ۱۹۵۰
۱۲۱	..... وحشت افسارگسیخته در پراگ
۱۳۵	..... محاکمه‌ی اسلانسکی
۱۴۳	..... یادداشت‌های شخصی ۴: شانزدهم مه ۱۹۵۰
۱۴۷	..... محاکمه‌های نمایشی باز تفسیر شده در رومانی
۱۶۵	..... یادداشت‌های شخصی ۵: مارس ۱۹۵۰-آوریل ۱۹۵۲
۱۷۳	..... محاکمه‌های نمایشی منقطع در آلمان شرقی
۱۹۴	..... یادداشت‌های شخصی ۶: آوریل ۱۹۵۲-ژوئن ۱۹۵۴
۲۰۵	..... شیوه‌ی لهستانی محاکمه‌های نمایشی
۲۳۳	..... یادداشت‌های شخصی ۷: ژوئیه-سپتامبر ۱۹۵۴
۲۳۷	..... پیامدها و نتایج
۲۴۷	..... یادداشت‌ها
۲۶۳	..... گزیده‌ی کتابشناسی
۲۶۷	..... نمایه

تجدید پوٹا

1	.....	7
2	.....	8
3	.....	21
4	.....	27
5	.....	27
6	.....	28
7	.....	29
8	.....	37
9	.....	39
10	.....	44
11	.....	47
12	.....	51
13	.....	51
14	.....	57
15	.....	59
16	.....	67
17	.....	77
18	.....	77
19	.....	79
20	.....	81
21	.....	87
22	.....	87
23	.....	87
24	.....	87
25	.....	87
26	.....	87
27	.....	87
28	.....	87
29	.....	87
30	.....	87



## درباره‌ی نویسنده

گئورگ هودوش در مجارستان به دنیا آمد. سال‌های جنگ را در تبعیدگاه سوئیس گذراند و همان‌جا به حزب کمونیست پیوست. تحصیلات خود را در دانشگاه زوریخ آغاز کرد و پس از بازگشت به مجارستان در سال ۱۹۴۵، آن را در دانشگاه بوداپست به پایان رساند. هودوش در سال ۱۹۴۹ و در جریان محاکمه‌ی نمایشی راییک به زندان افتاد و پنج سال بعد، یعنی در سال ۱۹۵۴، آزاد و از او اعاده‌ی حیثیت شد. پس از سرکوب انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان، او ابتدا به اتریش مهاجرت کرد و سپس در سال ۱۹۶۹ راهی ایالات متحده شد. هودوش در مجارستان به کار روزنامه‌نگاری اشتغال داشت و همچنین در یک مؤسسه‌ی انتشاراتی آثار انگلیسی و امریکایی را ویرایش می‌کرد. در دوران اقامت در اتریش و ایالات متحده نیز نوشته‌ها و مقالات او در روزنامه‌ها و مجلات و نشریات ادواری اتریشی و آلمانی و سوئیسی و امریکایی به چاپ می‌رسید.



## پیش‌گفتار

روباشوف در آغاز بازجویی‌اش به سرهنگ ایوانوف، از مقامات ان. کا.و.د. (پلیس امنیت استالین)، می‌گوید: «حزب مرده است. نه تکان می‌خورد و نه نفس می‌کشد، فقط موها و ناخن‌هایش همچنان رشد می‌کنند.»

«ما بشریت را بهتر از همه می‌شناختیم، بهتر از همه‌ی انسان‌ها در طول تاریخ. انقلابمان نیز از همین رو پیروز شد. و حالا شما دوباره همه‌چیز را به گور سپرده‌اید... همه‌چیز به گور سپرده شده؛ انسان‌ها، خردشان، آمال و آرزوهایشان. شما آن را کشتید، شما نابودش کردید...»<sup>(۱)</sup>

روباشوف، نماد ادبی برساخته‌ی آر تور کوستلر از قربانیان تصفیه‌های استالینی، مردی است در هم شکسته و سرخورده که یوزف استالین به انقلابش خیانت کرده و آن را به ابزاری برای اعمال قدرت شخصی خویش بدل ساخته است. کوستلر قهرمان تراژیک خود را از روی بوخارین ساخت و عینک رودماغی تروتسکی را نیز به چشم او زد، اما روباشوف نماینده‌ی کل گارد قدیم به شمار می‌رود، همقطاران لنین که استالین آن‌ها را به صف مخالفان رانده بود، مردانی که با در ماندگی نظاره‌گر ستانده شدن قدرت از دستان خویش بودند، آن‌گاه که وفاداری‌شان به حزب به ریشخند گرفته شد و خودشان بی‌رحمانه و به شیوه‌ای نظام‌مند نابود شدند. استالین، در عطش دستیابی به قدرت مطلق، از راست علیه چپ بهره‌گرفت و سپس از چپ علیه راست. سرانجام نیز میانه‌روها را به جان هردویشان انداخت و در نهایت، در دهه‌ی ۱۹۳۰، همه‌شان را در وحشت بزرگ به دم تیغ داد.

ده تا پانزده سال بعد، پس از جنگ جهانی دوم، گروهی یکسره متفاوت سر به نیست شدند، یعنی گارد جوان رهبری کمونیسم در اروپای شرقی. آن‌ها نه مخالف استالین، که از مریدان وفادار او به شمار می‌آمدند. در آن زمان، اربابشان آن‌ها را برگزیده بود تا در کسوت قربانی به او خدمت کنند و آنان نیز در اوج قدرت نویافته‌ی خویش بودند.

رایک و اسلانسکی و گومووکا و رفقایشان به روباشوف شباهتی نداشتند؛ آن‌ها نیز به اندازه‌ی جلادان خویش سرسپرده‌ی سیاست‌های مسکو بودند.

این تفاوت در جای دیگری نیز بازتاب می‌یافت، در روش‌های بازجویی برای گرفتن اعترافات جعلی از آن‌ها.

روباشوف در نیمه‌راه بازجویی‌اش می‌پذیرد که: «من اعتراف می‌کنم که جبر محتوم نهفته در پس سیاست حکومت را درک نکرده و در نتیجه دیدگاه‌های مخالفی در پیش گرفته‌ام... اعتراف می‌کنم که از انگیزه‌های احساسات‌زده تبعیت کرده و بدین ترتیب دچار تناقضاتی در قبال ضرورت تاریخی گشته‌ام... اعتراف می‌کنم که مفهوم بشر را فراتر از مفهوم بشریت جای داده‌ام... اعتراف می‌کنم که این دیدگاه‌ها، در موقعیت حاضر، به شکلی عینی زیان‌بار و در نتیجه ماهیتاً ضدانقلابی‌اند.»<sup>(۲)</sup>

گام بعدی، از پذیرفتن گناه ذهنی تا اعتراف به جرائم مشمئزکننده‌ای که آگاهانه انجام شده‌اند، با منطقی‌اشتی‌ناپذیر دنبال شد. گلتکین، بازجوی دوم روباشوف، برای رسیدن به این هدف فقط به نور کورکننده‌ی چراغ روی میز، شهادت جعلی یک زندانی دیگر و خستگی ناشی از بازجویی‌های بی‌وقفه نیاز داشت.

«نقش‌ها عوض شده بودند. اینک او، یعنی روباشوف، بود که کوشیده بود با موشکافی‌های بیش از حد پرونده‌ای روشن را مبهم سازد، نه گلتکین. در واقع اتهامات وارده، که تا آن لحظه به چشمش چنان مسخره می‌نمودند، صرفاً حلقه‌های گمشده‌ی زنجیره‌ای کاملاً منطقی را در جای خود قرار می‌دادند.»<sup>(۳)</sup>

اما رایک، اسلانسکی، کوستوف، پاتراشکانو و گومووکا از عذاب وجدان بابت گناهی ذهنی، که می‌شد آن را در قالب جرائمی عینی بازتفسیر کرد، رنج نمی‌بردند. هنگامی که روباشوف به محل نخستین بازجویی خود برده شد، دوست قدیمی‌اش ایوانوف را دید که از پشت میز به او لبخند می‌زند: «روباشوف به‌سردی گفت: "چه غافلگیری دلنشینی." ایوانوف با اشاره‌ای مؤدبانه جواب داد: "بنشین."»<sup>(۴)</sup>

چه بسا در سال ۱۹۳۷، هنگام دستگیری بوخارین، بر او نیز ماجرای مشابهی رفته باشد، بر مردی که روح و روانش طی ده سال آزار و بهتان درهم شکسته شده بود. به گفته‌ی برخی شاهدان، بوخارین هرگز ضرب و شتم یا شکنجه نشد. شاید چنین باشد. اما وقتی نوبت به قربانیان جدید رسید، جلاد دیگر مجالی برای اتلاف وقت نداشت. تنها دو سه هفته شکنجه‌ی جسمی و روانی کفایت می‌کرد تا رهبران حزب کمونیست، که در اوج قدرت بودند، به توده‌های گوشتی در مانده‌ای بدل گردند و از کرامت و معنای



زندگی خود محروم شوند. آن‌ها را با باتوم‌های لاستیکی و قنداق تنگ کتک می‌زدند، ناخن‌هایشان را می‌کشیدند، از نوشیدن آب منعشان می‌کردند و یک یکشان را به خوردن ادراار گروگانگیران خود وامی‌داشتند، در وان‌های آبی قرارشان می‌دادند که جریان برق از آن عبور می‌کرد، در قفس‌هایی می‌انداختندشان که فقط می‌شد در آن چمباتمه زد و آن‌ها را به بازداشت همسر و فرزندان‌شان تهدید می‌کردند (آن هم پیش از آن‌که دست به این کار بزنند) و سرانجام این شوربختان را به جایی می‌رساندند که احساس کنند تنها و بی‌پناه در کام تقدیری درک‌ناشدنی رها شده‌اند: زنده به گور شده و حتی محروم از امکان خودکشی. هرچه مقامشان در حزب بالاتر بود، درنده‌خوپانه‌تر شکنجه می‌شدند. این چرخه به‌ندرت از حرکت بازمی‌ایستاد، یعنی آن‌گاه که قربانیان حین ضرب و شتم جان می‌باختند یا به لطف بازجویانی بیش از حد پرشور از مرز جنون می‌گذشتند.

گفت‌وگوهای فلسفی شرح‌شده در رمان کوستلر، تمنای درک وفاداری به حزب و درخواست تقدیم واپسین خدمت به کمونیسم جهانی به‌واسطه‌ی اعتراف تنها در آخرین مرحله‌ی این مصائب رخ می‌نمود، یعنی پس از تکمیل فرایند ویرانی جسمی و روانی قربانی.

رایک و دیگر قربانیان استالین پس از جنگ نه بوخارین بودند و نه، چنان‌که ناظران غربی اغلب توصیف کرده‌اند، «کمونیست‌هایی ملی» که بیش‌تر به کشور خود وفادار باشند تا به خواسته‌های استالین. در نظر گرفتن این مردان در جایگاه افرادی با گرایش‌های تیتویستی به کژداوری تمام‌عیاری درباره‌ی شخصیت و کارنامه‌ی سیاسی آن‌ها می‌انجامد. مقایسه‌ی نادرست ماجرای آن‌ها با محاکمه‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ به جلادانشان مجال می‌دهد تا دست به توجیه انحرافی بزنند. اگر این قربانیان به‌راستی مرتکب گناه مخالفت با استالین شده بودند، پس باید نیست و نابود می‌شدند. ماهیت تحریف‌آمیز توصیف غربی‌ها از شخصیت این افراد در جایگاه کمونیست‌های ملی از پرونده‌ی گومووکا و کادار و هوساک پیداست، مردانی که ابتدا قربانی تصفیه‌های پس از جنگ شدند و سپس از آن جان به‌در بردند تا به خادمانی وفادار برای سیاست‌های امپریالیستی شوروی بدل شوند.

محاکمه‌های نمایشی در اروپای شرقی حتی بدون بروز اختلاف میان استالین و تیتو نیز رخ می‌دادند و چه‌بسا حتی قربانیان یکسانی هم می‌داشتند، زیرا بنا بود این محاکمه‌ها به ابزاری بدل شوند که احزاب برادر دولت‌های اقماری شوروی در اروپای

شرقی پس از جنگ به واسطه‌ی آن تابع و پیرو حزب کمونیست شوروی باشند. محاکمه‌های نمایشی بخش مکمل استالینسم بودند و برپایی آن‌ها در کشورهای اقماری گامی منطقی به شمار می‌رفت، هر چند در قالب گونه‌هایی متفاوت اما شکل یافته بنا بر الگوی آزمون‌شده‌ی شوروی. این تفاوت‌ها صرفاً جغرافیایی یا ادواری نبودند. در کشمکش‌های جناحی و ایدئولوژیک و نیز در نزاع‌های رخ‌داده بر سر قدرت در دهه‌ی ۱۹۳۰، ابتدا قربانیان برگزیده می‌شدند و سپس سناریو لازم نوشته می‌شد. اما در اروپای شرقی دهه‌ی ۱۹۴۰ ابتدا سناریو پدید می‌آمد و سپس قربانیان را برمی‌گزیدند. وحشت استالینی در کشورهای اقماری شوروی فصل تازه‌ای را در تاریخ محاکمه‌های نمایشی گشود، فصلی ماهیتاً متمایز از نمونه‌های پیشین و متفاوت با آن‌ها. در باب تفاوت‌های این دو هنوز چیز چندانی نوشته نشده است. هدف این کتاب عبارت است از پرکردن خلأ یادشده در آگاهی ما از این نمونه‌ی متأخر و ادراک درست آن.

\*\*\*

محاکمه‌ی نمایشی بازوی تبلیغاتی و وحشت سیاسی به شمار می‌رود و هدف آن چیزی نیست جز شخصیت‌بخشیدن به یک دشمن سیاسی انتزاعی، به دادگاه‌کشاندن قالب جسمیت‌یافته‌ی او و نیز تبدیل اختلافات سیاسی-ایدئولوژیک به جرائم عمومی کاملاً درک‌شدنی، آن هم به یاری یک نظام قضایی فاسد. چنین محکمه‌ای از یک سو توده‌ها را علیه شری که متهمان تجسم‌آند می‌شوراند و از سوی دیگر آن‌ها را از حمایت از هرگونه مخالفت بالقوه‌ای می‌گریزاند.

دایره‌ی بحث در این کتاب به معنای دقیق کلمه به نابودسازی کمونیست‌ها به دست کمونیست‌ها محدود می‌شود. این تعریف محاکمه‌های نمایشی استالینی علیه دشمنان واقعی آن نظام از قبیل رهبران بورژوا و احزاب سوسیال‌دموکرات و کلیسای کاتولیک را نادیده می‌گیرد. به علاوه، تعریف یادشده نه تنها محاکمه‌های علنی در برابر تماشاگرانی گزینش‌شده و پخش رادیویی آن‌ها را شامل می‌شود، بلکه به محاکمه‌های غیرعلنی نیز می‌پردازد که اخبار آن بازمرمه‌هایی هوشمندانه در میان اعضای حزب پخش می‌شد. این دادگاه‌های پنهانی، به واسطه‌ی نهانکاری خود و ناپدیدشدن بی‌سر و صدای متهمان، در جایگاه ابزار و وحشت‌آفرینی به اندازه‌ی محاکمه‌های علنی اثرگذار بودند.

این کتاب عمدتاً بر دادگاه لاسلو رایک، رهبر حزب کمونیست مجارستان، تمرکز دارد، نه صرفاً از این رو که من شخصاً در آن درگیر بودم، بلکه نیز بدین سبب که این دادگاه اعدام در بوداپست برای تمام تصفیه‌های خونین بعدی در کشورهای اقماری

شوروی الگویی به دست داد. کتاب حاضر از نقطه‌ی شروع نسبتاً بی‌اهمیت این تصفیه‌ها در تیرانا روایتی مشروح ارائه می‌دهد، زیرا آثار مربوط به این دوران از تحلیل تحولات پس از جنگ در آلبانی، که به محاکمه‌ی نمایی کوچی دزدزده ختم شد، صرفاً برداشتی سطحی داشته‌اند. وضعیت دادگاه‌ها در چکسلواکی کاملاً برعکس است، چرا که سیر طولانی و خونین این محاکمه‌ها هم به تفصیل در خاطرات بازماندگان ثبت و ضبط شده است و هم در گزارش محرمانه‌ی کمیسیون تشکیل شده به دستور کمیته‌ی مرکزی حزب که نسخه‌ای از آن در غرب انتشار یافت. در نتیجه، در این جا به محاکمه‌های پراگ عمدتاً از منظر چگونگی ارتباط آن‌ها با سایر محاکمه‌ها در اروپای شرقی و نیز تفاوت‌هایشان پرداخته شده است.

بررسی محاکمه‌های نمایی در لهستان برای روشن کردن وجوه مبهم و مغفول‌مانده‌ی این دادگاه‌ها، که تا امروز به اغلب آن‌ها پرداخته شده است، فرصت‌های بسیاری فراهم می‌آورد، زیرا آثار موجود در این باره مشخصاً به محاکمه‌ی ووادیسواف گومووکا مربوط می‌شوند، دادگاهی برنامه‌ریزی شده که هرگز تشکیل نشد. فصول مربوط به تصفیه‌های استالینی در بلغارستان، رومانی و آلمان شرقی به کندوکاو در قلمروهایی می‌پردازند که تا کنون به ندرت مستند شده‌اند. امیدوارم این فصول زمینه‌های نوینی را برای کاوش بسیار مشروح‌تر در باب این وقایع به دست دهد، در باب رویدادهایی که به سبب سکوت نسبتاً مطلق مجریان و نیز قربانیان جان‌به‌دربرده هنوز نامکشف باقی مانده‌اند.

این پژوهش بدون تحلیلی دست‌کم گذرا درباره‌ی روند اعاده‌ی حیثیت از قربانیان تصفیه‌های دوره‌ی استالین‌زدایی چیزی کم می‌داشت. در جریان این فرایند‌کنند و غیرمنصفانه و پرتناقض، افراد مسئول کوشیدند خود را از شر جنایاتشان خلاص کنند. این مواجهه‌ی ناگهانی ایدئولوژی سوسیالیستی با واقعیت مستند بر قیام‌های لهستان و مجارستان تأثیری سرنوشت‌ساز داشت و خود به یکی از خاستگاه‌های بهار پراگ بدل شد.

\*\*\*

من یکی از بازماندگان خوش اقبال محاکمه‌ی رایک هستم و لذا فرصت یافته‌ام از منظر یک قربانی در باب سازوکار و روانشناسی این الگو از محاکمه بینشی به دست آورم. از لحظه‌ی بازداشت تا امروز، پرسشی هرگز گریبانم را رها نکرده است: این اتفاق چگونه و چرا رخ داد؟ وقتی تحقیقاتم را برای رسیدن به پاسخ این پرسش آغاز کردم، با شگفتی

دریافتم هیچ کتابی وجود ندارد که درباره‌ی این محاکمه‌ها پژوهشی جامع ارائه کند، دادگاه‌هایی که از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۴ سراسر اروپای شرقی را درنوردید. من جز پازلی از قطعات پراکنده چیزی در دست نداشتم. از این رو، کنار هم چیدن این قطعات در قالب شرحی منسجم و درک‌شدنی خود به ضرورتی درونی بدل شد.

برخی از این بینش‌ها حاصل تجربیات خودم است. بعدها روایت دست‌اول و نسبتاً غنی قربانیان جان‌به‌دربرده از محاکمه‌های نمایی پراگ نیز بر عمق و ابعاد بینش‌های من افزودند. بهترین روایت از میان آن‌ها گزارش هوشمندانه و صادقانه‌ی آرتور لُندن با عنوان اعتراف است. جزئیات بسیاری نیز در دو کتاب اوگن لوبل فاش شده است، یکی انقلاب از فرزندانش اعاده‌ی حیثیت می‌کند و دیگری ذهن من در جایگاه متهم. همچنین از خواندن گزارش درباره‌ی همسر من، نوشته‌ی یوزفا اسلانسکا، و حقیقت‌پرویز خواهد شد، اثر ماریان اشلینگووا، بسیار آموختم. هر دو این کتاب‌ها روایت‌هایی تکان‌دهنده‌اند از تحت تعقیب قرارگرفتن خانواده‌های قربانیان. سرانجام در میان روایت‌های شخصی می‌توان به زندانی سیاسی در پراگ، نوشته‌ی مُردخای اورن، متهم اسرائیلی، اشاره کرد که بر وجه یهودستیزانه‌ی تصفیه‌ها گواهی می‌دهد. در میان اسناد رسمی، گزارش کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی ارزش خاصی دارد. این گزارش، که به سابقه‌ی محاکمه‌ی اسلانسکی می‌پردازد، بلافاصله پس از انتشار ممنوع شد. همچنین می‌توان به پژوهش کارل کاپلان، بایگانی‌های کمیته‌ی مرکزی، اشاره کرد که فقط در پاریس انتشار یافت.

در باب محاکمه‌های نمایی در سایر کشورها، آثار اصلی محدود می‌شوند به مقالات پراکنده در روزنامه‌ها و نشریات و نیز دو کتاب، یکی داوطلبان برای چوبه‌ی دار، نوشته‌ی بلا ساس، که روایتی شخصی از محاکمه‌ی رایک است، و دیگری نور در نیمه‌شب، نوشته‌ی اریکا والا، گزارش سخت تکان‌دهنده که کوششی است برای پیگیری الگوی محاکمه‌های مجارستان در جمهوری دموکراتیک آلمان. نجات‌یافتگان محاکمه‌ی کوستوف در بلغارستان و محاکمه‌های رومانی و لهستان همچنان سکوت پیشه کرده‌اند. تنها اطلاعات بی‌واسطه درباره‌ی محاکمه‌های لهستان، که البته به مقاصد تبلیغاتی تحریف شده است، از مصاحبه‌های یوزف شوپاتو، عضو بریده از حزب و مقام امنیتی سابق، بارادیو اروپای آزاد به دست می‌آید.

با این همه، خاطرات اشخاص و گزارش‌ها فقط بخشی از تصویر را روشن می‌کنند و به سبب دامنه‌ی محدودشان به روشی الزاماً ذهنی این کار را به انجام می‌رسانند. آثار

ثانوی موجود حتی از این هم کم‌تر به کار می‌آید. برخلاف آثار غنی در باب پدیده‌ی عمومی استالینیسیم، پژوهش‌های تاریخی جامع نسبتاً انگشت‌شماری درباره‌ی اروپای شرقی استالینستی در دست است. حتی در برجسته‌ترین این آثار — بالکان در زمانه‌ی ماه اثر رابرت لی ولف، و تاریخ دموکراسی‌های مردمی، نوشته‌ی فرانسوا فیتو — محاکمه‌های نمایشی بخشی از یک تاریخ عمومی پنداشته شده و از آن برداشتی سطحی شده است و در نتیجه جای خالی تحلیلی تمام‌عیار، چنان‌که شایسته‌ی این محاکمه‌هاست، در این آثار احساس می‌شود. در آثار کم و بیش معدودی که به ادوار استالینستی هریک از کشورهای کمونیستی و احزاب آن‌ها پرداخته‌اند، محاکمه‌های نمایشی صرفاً رونوشت‌هایی از تصفیه‌های شوروی شمرده شده‌اند. نویسندگان این آثار به همین بسنده کرده‌اند که موضوع را به اختلاف بین استالین و تیتو تقلیل دهند. آن‌ها، برای شرح نابودسازی هزاران تن از کمونیست‌های اروپای شرقی، از این قربانیان با لقب مختصر اما گمراه‌کننده‌ی «کمونیست‌های ملی» یاد می‌کنند. معدود پژوهش‌هایی که بیش از این ارجاعات مختصر به موضوع تصفیه‌ها پرداخته‌اند عمدتاً به دهه‌ی ۱۹۵۰ برمی‌گردند، دوره‌ای که طی آن اختلاف استالین و تیتو، اعترافات چشمگیر و اعاده‌ی حیثیت از برخی قربانیان در دوره‌ی خروشچف هنوز در یاد همگان زنده بود. از کل اطلاعاتی که طی سی سال گذشته آشکار شده است در این پژوهش‌ها اثری دیده نمی‌شود.

تصفیه‌های پس از جنگ چه پس‌زمینه‌های بومی و جهانی‌ای داشت؟ استالین و نهاد‌های امنیتی‌اش در این میان چه نقشی داشتند؟ راکوشی، گو‌توالد، گنورگیویدز، دمیتروف، بیروت و سایر خادمان مشتاق اتحاد شوروی تا چه حد بر این محاکمه‌ها اثر می‌گذاشتند؟ نوئل فیلد چه نقشی به عهده داشت، چهره‌ی شیخ‌واری که موج تصفیه‌ها را از بوداپست تا پراگ و ورشو و برلین شرقی پیش راند؟ چرا در لهستان، رومانی و آلمان شرقی هیچ محاکمه‌ی نمایشی علنی‌ای برپا نشد؟ این دادگاه‌ها چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم داشتند و در کجا به هم پیوند می‌خورند؟ قربانیان چگونه انتخاب می‌شدند و سناریوها چطور نوشته می‌شد؟ پاسخ به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابهی از این دست که سه دهه است گریبانم را رها نمی‌کند در چارچوب تنگ محاکمه‌های انفرادی یافت نمی‌شود.

کتاب حاضر در نیاز من به کشف پاسخ‌ها ریشه دارد. این تلاش با آگاهی کامل از این نکته صورت گرفته است که دسترسی به بایگانی‌های محرمانه‌ی سازمان‌های امنیتی

کمونیستی تا آینده‌ای نامعلوم امکان‌پذیر نخواهد بود.<sup>۱</sup> در نتیجه، نجات‌یافتگان محاکمه‌های نمایی که ساکن غرب هستند وظیفه دارند این خلأ را به بهترین شکل ممکن پر کنند. فرصت نسل ما رو به پایان می‌رود و از آن‌جا که هنوز هیچ شخصی توانمندتر از من یا پیش نگذاشته است تا این وظیفه را به انجام برساند، چاره‌ای ندیدم جز این که خودم این مسئولیت را به عهده بگیرم. به زودی کسی باقی نخواهد ماند که این فصل از تاریخ را با شناخت عمیقی که به سبب مشارکت در رویدادهای آن به دست آورده است روایت کند.

\*\*\*

در این کتاب، برخی از تجربه‌های شخصی‌ام را بازگو کرده‌ام. قرار است آن‌ها نقش تصویرسازی و عکس‌های کتابچه‌ی راهنمای سفر به سرزمینی کم و بیش ناشناخته را بازی کنند. این سفر دراز را در شرایطی آغاز کردم که متقاعد شده بودم من و رفقای کمونیستم پاسخ‌های قطعی برای مشکلات جهان یافته‌ایم. اما واقعیت کمونیسم اعتبار این پاسخ‌ها را در نظرم از میان برد و من هنوز کورمال‌کورمال به دنبال یافتن پاسخ‌هایی تازه و قانع‌کننده‌ام.

به دستور استالین مرا به زندان انداختند و پنج سال بعد خروشچف آزادی‌ام را به من بازگرداند. همدستان جلاادان با مقدس‌مآبی اعلام کردند که هم از نظر قانونی و هم به لحاظ سیاسی از من اعاده‌ی حیثیت شده است.

عصر آب‌شدن یخ‌ها در اتحاد شوروی خیلی زود به یخبندانی دوباره انجامید. استالین زدایی نفس‌بریده‌ی خروشچف، رژه‌ی تانک‌های او در خیابان‌های بوداپست و ورود نیروهای برژنف به پراگ تمام امیدهای ازگوربرخاسته برای آینده‌ای بهتر را دیگر بار به گور سپرد.

چه بسا این بدبینی نوزادی نارس باشد. به نظر می‌رسد با رهبری گورباچف بخت تاریخی تازه‌ای برای خلاصی سوسیالیسم از تنگنای میراث استالینی پدیدار شده باشد. تنها در این صورت است که زخم‌های باز محاکمه‌های نمایی در اروپای شرقی درمان خواهند یافت و تنها در این صورت است که از قربانیان این دادگاه‌ها به راستی اعاده‌ی حیثیت خواهد شد.

\*\*\*

۱. کتاب حاضر پیش از سقوط بلوک کمونیسم در سال ۱۹۸۹ و اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ نوشته شده است. پس از فروپاشی، اسناد زیادی انتشار یافت و بایگانی‌های دولتی به روی پژوهشگران و مورخان گشوده شد.

نکته‌ی پایانی: رسم است که نویسنده مسئولیت تمام خطاهای کتابش را می‌پذیرد و بی‌شک خطاهای زیادی هم به این کتاب راه یافته است. اما باید در این جا بخشی از گناه بروز این خطاها را به گردن دولت‌های اروپای شرقی بیندازم که راه هرگونه دسترسی به بایگانی‌های محرمانه‌ی حزب یا دستگاه‌های امنیتی را سد می‌کنند و جزئیات محاکمه‌های نمایشی را همچنان در پرده‌ی سکوت نهفته می‌دارند. از خواننده تقاضا دارم در این تقسیم‌تصویر نویسنده به دیده‌ی اغماض بنگردد و امیدوارم این تقاضا را نشانه‌ی گستاخی نگارنده نشمرد.